



بررسی تطبیقی جلوه‌های عشق در شعر سعدی و ابونواس

علی اصغر نسیم بهار* 

محمود حیدری** 

یوسف نیکروز** 

چکیده

این پژوهش با هدف شناخت بهتر ادبیات ملی و درک بیشتر هنر شاعری سعدی از دریچه‌ی ادبیات تطبیقی، به کاوش در غزلیات سعدی و ابونواس از شاعران مشهور ادب فارسی و عربی در باب عشق پرداخته و همانندی‌های غیرقابل انکاری در این جنبه‌ی مهم شعری آن دو کشف کرده است. گرچه برخی از پژوهشگران با توجه به تسلط سعدی بر ادب عربی، سعی در القای اثرپذیری وی از ادب عربی دارند؛ اما این پژوهش با رویکردی متفاوت با توجه به خاصیت کهن‌الگویی عشق و فطری بودن آن و طبع شعری بلند سعدی و قریحه‌ی وقاد و خیال بلندپرواز وی بر این فرض استوار است که پنداشتن این همانندی‌ها در عین جرعه‌نوشی سعدی از ادب زلال عربی، بر اصل توارد بهتر می‌نماید. با این فرض، پژوهش حاضر با روش تحلیل محتوای کیفی غزلیات دو شاعر، رویکرد تطبیقی خود را مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی برگزیده که قائل به جهانی بودن ادبیات و وحدت و انسجام ادبیات‌های مختلف است. تحلیل یافته‌های پژوهش پس از نشان دادن موضوعات مشترک و مشابه نشان داد که با توجه به زبان مشترک عشق و نبوغ و قریحه‌ی سعدی، وجود این تشابهات، علاوه بر اثرپذیری، تواردهای ذهنی دو شاعر نیز است که گاه در نقطه‌ای به هم رسیده‌اند.

واژه‌های کلیدی: ابونواس، ادبیات تطبیقی، سعدی، عشق.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران. ali.nasimbahar@gmail.com

** دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران heidarimahmood81@gmail.com (نویسنده‌ی مسئول)

*** استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران ynikrouz@mail.yu.ac.ir

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۳/۶/۷

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۱۲/۱

DOI: 10.22099/JBA.2024.47927.4426

شاپا الکترونیکی: ۷۷۵۱ - ۲۹۸۰



COPYRIGHTS ©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY-NC 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the Original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publisher.

۱. مقدمه

غزل، جوهر عشق است و شعر تغزلی که از عاطفه‌ی صادق شاعر برمی‌آید، از صادق‌ترین گونه‌های شعری است و از آنجاکه عشق و دوست داشتن، موضوعی فطری و طبیعی است؛ بنابراین عشق و مفاهیم مربوط به آن، از کهن‌الگوهای مشترک بشر و قدمتی به درازنای حیات بشر دارد و «آدم و حوا» به اعتقاد یونگ خود را با نیروی عشق احیا کرده‌اند (رک. یونگ، ۱۳۸۱: ۳۶۸). غزل در ادب عربی ابتدا در مقدمه‌ی قصاید و نه به عنوان غرض اصلی، با عناوینی به جز آن، همچون تشبیب و نسیب می‌آمد و بعدها در دوره‌ی اموی با عمر بن ابی‌ربیع به استقلال رسید و خود موضوع شعری شد و در دوره‌ی عباسی با شاعرانی همچون بشار بن برد، ابونواس، عباس بن الاحنف و... به اوج رسید.

ابونواس، شاعر ایرانی تبار عصر عباسی، (رک. ضیف، ۱۹۷۵: ۲۲۰) از نوابغ ادب عربی به شمار می‌رود (رک. ابن منظور، ۱۹۹۶: ۱۰). وی از نوگرایان شعر عربی در این دوره و از فحول شعرای عرب در ادب خمیری و غزل است و غزل‌های عاشقانه‌اش در دوره‌ی عباسی، پاسخی به شرایط اجتماعی جدید و نیز هم‌نوا شدن با موسیقی است که در این دوره گسترش فراوانی یافت. ابونواس عاطفه‌ی تغزلی خود را بیشتر به زیبایی‌ها و شیفتگی خویش به «جنان»، کنیزک صاحب جمال و ادیب، اختصاص داده است. عباس محمود العقاد، غزلیات ابونواس را درباره‌ی جنان از پرشورترین غزل‌های شاعر می‌داند (رک. العقاد، بی‌تا: ۱۶۹).

در ادب فارسی نیز سعدی را استاد مسلم غزل عاشقانه دانسته‌اند (رک. عیوضی، ۱۳۵۰: ۲۱۰) و به قول خودش «عشق سعدی نه حدیثی است که پنهان ماند». (سعدی، ۱۳۷۵: ۴۸۲) او شاعری است که علاوه بر استادی در ادب فارسی، تسلطی بر ادب عربی داشت و قصاید عربی وی به‌ویژه رثای بغداد او که در کتب مختلف تاریخ ادب عربی ذکر شده است، گواهی بر این مدعاست. این عربی‌دانی سعدی و حضور در محافل علمی و ادبی نظامیه‌ی بغداد، باعث شده است که برخی، شعر سعدی را در همانندی‌هایی که با ادب عربی دارد، به‌ویژه در اشعار حکمی، متأثر از ادب عربی و شاعر بزرگ آن، متنبی، بدانند.

این پژوهش با جستار در غزلیات این دو شاعر بزرگ و همانندی‌هایی که در این جنبه‌ی مهم شعری آن دو وجود داشت، به مقایسه‌ی تطبیقی اشعار آن دو در این مضمار پرداخته است. فرضیه‌ی پژوهش با توجه به خاصیت کهن‌الگویی عشق و فطری بودن آن و طبع شعری بلند سعدی و قریحه‌ی وقاد و خیال بلند پرواز وی بر این اصل استوار است که پنداشتن این همانندی‌ها در عین جرعه‌نوشی سعدی از ادب زلال و گواری عربی، بر اصل توارد بهتر می‌نماید و بر این اساس پژوهش حاضر با روش تحلیل محتوای کیفی غزلیات دو شاعر، رویکرد تطبیقی خود را مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی برگزیده که قائل به ادبیات جهانی است. به عقیده‌ی رنه ولک (René Wellek) (۱۹۵۸)، از نظریه‌پردازان مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی، «برخی از شباهت‌ها بین آثار ادبی ناشی از روح مشترک همه‌ی انسان‌هاست. او اندیشه‌های انسان‌ها را در اصل از یک سرچشمه می‌داند و به‌رغم اختلاف‌هایی که در طرز بیان می‌بیند، نوعی خویشاوندی در میان آن‌ها احساس می‌کند... بنابراین بسیاری از همانندی‌های ادبی حاصل تأثیر و تأثر نیستند؛ بلکه بر اثر تصادف و توارد به وجود می‌آید.» (به نقل از بزرگ‌چمی، ۱۳۸۷: ۱۴۸).

ضرورت و اهمیت این پژوهش از آن روست که پرداختن به ادبیات قدیم با بلاغت و فصاحت بی‌نظیر آن و پیوند گذشته با حال، از ضروریات در پژوهش‌های ادبی است؛ خاصه آنکه این پیوند مبتنی بر سنجش ادبیات ملی با یکی از

غنی‌ترین دوره‌های ادب عربی باشد، تا بهتر بتوان هنر شاعری سعدی و قریحه‌ی وی را به خوانندگان فارسی‌زبان نشان داد؛ زیرا ادبیات تطبیقی را شناخت بهتر خود در آینده‌ی دیگری دانسته‌اند که ضمن استقبال از تضارب آرا و افکار، بر حفظ هویت‌های بومی تأکید می‌ورزد و بر ادبیات و فرهنگ ملی ارجح می‌نهد (رک. همان: ۱۶).

۱.۱. پیشینه‌ی پژوهش

برخی از پژوهش‌های تطبیقی شعر این دو شاعر با دیگر شاعران عبارت‌اند از:

زرین کوب (۱۳۷۴)، در کتاب *نقش بر آب* در مقاله‌ای با عنوان «اشارات در حاشیه‌ی دیوان حافظ» به برخی از منابع عربی شعر حافظ اشاره دارد و بین واژه‌های اثرپذیری و توارد تفاوت می‌نهد و قائل به اثرپذیری در حوزه‌ی مضامین مشترک نیست. همچنین وی در کتاب *نه شرقی، نه غربی، انسانی* با بررسی منابع عربی و فارسی ادب سعدی بر اصالت و خلاقیت فراوان سعدی تأکید می‌ورزد و چنین ابراز می‌کند که مطالعه‌ی کتب ادبی و تبحر در دیوان‌های شاعران ایران و عرب سبب شده است که بسیاری از مضامین و معانی گذشتگان در خاطر سعدی بی‌آنکه خود او آگاه باشد، راه بیابد؛ چنان‌که معانی و افکار سعدی نیز دانسته یا نادانسته در آثار گویندگان و نویسندگانی که بعد از او آمده‌اند انعکاس یافته است.

حسین علی محفوظ (۱۳۷۷)، در کتاب *متن‌بسی و سعدی* ادعا کرده که سعدی بسیاری از مضامین اشعار خود را از متنبی، شاعر عرب دوره‌ی عباسی، اقتباس کرده است. محفوظ در این کتاب به ذکر شواهدی در باب اثرپذیری سعدی از ابونواس نیز اشاره کرده که البته نقدهایی بر سخنان وی رفته است. این اثرپذیری در نگاه این نویسنده‌ی مصری بیشتر در باب ادبیات حکمی و اخلاقی است و تنها در دو بیت به همانندی‌های تغزلی سعدی و ابونواس اشاره کرده است.

امل ابراهیم (۱۳۹۶)، در کتاب *بررسی نقدی تطبیقی تأثیر زبان و ادبیات عربی در ابیات سعدی*، آن‌گاه که در باب غزلیات سعدی سخن می‌گوید، قائل است که «با دقت در سروده‌های سرایندگان غزل‌عذری، تأثیرپذیری سعدی از مفاهیم عشق‌عذری در ادبیات عربی روشن می‌شود». البته با دقت در نمونه‌های شعری که نویسنده در این باب ذکر می‌کند، نمی‌توان صحت چنین حکمی را تأیید کرد؛ زیرا مفاهیم موردنظر نویسنده مفاهیمی عام از عشق و سرگشتگی و سوزوگداز عشق است و به‌طور مشخص، تصویرهای خاص شعری سعدی را دربرن گرفته است.

محمود حیدری (۱۳۹۶)، در مقاله‌ای با عنوان «*المثاقفة فی خمریات ابی‌نواس؛ دراسة فی ضوء الأدب المقارن (صورة النار والنور نموذجاً)*» اثرپذیری ابونواس از فرهنگ ایرانی در تصاویر مشعشع وی در خمریات پرداخته و قدسی بودن نور در نزد ایرانیان و حضور آن را در ناخودآگاه ابونواس سبب تصویرهای نورانی شراب در نزد این شاعر ایرانی‌تبار دانسته است.

تورج زینی‌وند و رضوان محمدی (۱۳۹۵) «*شعر تعلیمی سعدی و ابونواس در آینه‌ی ادبیات تطبیقی*» را نوشته و به این نتیجه رسیده‌اند که «شعر تعلیمی سعدی و ابونواس به موضوع‌های مشترکی همچون دنیا، آخرت، گذر جوانی، مرگ و... پرداخته است. وجه اساسی تمایز شعر آن‌ها این است که سعدی از زاویه‌ی معنویت و ابونواس با نگاه مادی‌گرایی به هستی و پدیده‌های آن نگریسته است».

تورج زینی‌وند (۱۳۹۰)، در مقاله‌ای به بررسی تطبیقی خمریات ابونواس و رودکی پرداخته و معتقد است اگرچه رودکی در مضمون‌های باده‌سرایی متأثر از ابونواس است؛ اما در این غرض شعری به نوآوری نیز پرداخته است. افزون بر این، نویسنده قائل است که خاستگاه و ریشه‌ی این غرض شعری در شعر این دو شاعر، فرهنگ و تمدن ایرانی است.

اسماعیل تاج‌بخش و اورنگ ایزدی (۱۳۹۵)، مقاله‌ای با عنوان «باده‌ستایی ابونواس و حافظ» نوشته‌اند و محمدرضا نجاریان و محمدکاظم کهدویی (۱۳۹۰)، «نگاه شاعرانه‌ی رودکی و ابونواس به خمريات» را تحلیل کرده‌اند.

سیدمحمد میرحسینی و مسلم مقصودی (۱۳۹۰)، به بررسی تطبیقی زهدیات ابونواس با سنایی پرداخته‌اند. «بررسی تطبیقی جلوه‌های زهد در شعر حافظ و ابونواس» پژوهش دیگری است که صابره سیاوشی و همکاران (۱۳۹۲)، در باب زهدیات ابونواس و مقایسه‌ی آن با اشعار زهدی حافظ نگاشته‌اند.

در باب مقایسه‌ی شعر سعدی با شاعران عرب مقالات بسیاری نوشته شده است که بررسی اجمالی حکایت از انتشار بیش از بیست مقاله‌ی تطبیقی بین دو شاعر در موضوعات مختلف داشت که احصا آن نیز در این مجال نمی‌گنجد. در این پژوهش‌ها لیلا قاسمی حاجی‌آبادی و مریم پیکان‌پور (۱۳۸۹)، به غزل در اشعار سعدی و متنبی پرداخته‌اند. نویسندگان در این پژوهش وجود مشابهت‌های فراوان مضمونی بین دو شاعر را نشان از اثرپذیری سعدی از متنبی ندانسته‌اند؛ حال آنکه معتقدند وجه عاطفی شعر سعدی در این موضوع، قوی‌تر از شعر متنبی است.

درخصوص تطبیق عشق در بین شاعران ایرانی و عرب مقالات متعددی وجود دارد: سیدفضل‌الله میرقادری (۱۳۸۴)، در مقاله‌ای به «بررسی تطبیقی ویژگی‌های عشق در شعر حافظ شیرازی و ابن‌فارض مصری» پرداخته و ویژگی‌های آن همچون: «ازلی و ابدی بودن عشق؛ عشق، اساس آفرینش؛ دشواری راه عشق؛ شرافت و فضیلت عشق؛ عشق مایه‌ی صفای باطن و تهذیب نفس؛ عشق دانش حقیقی و مایه‌ی بصیرت و معرفت» موردبررسی تطبیقی و تحلیل قرار داده است. جواد دهقانیان و عایشه ملاحی (۱۳۹۲)، «بررسی تطبیقی مضامین عاشقانه در آثار فریدون مشیری و نزار قبانی» را نگاشته و نگاه سنتی و مدرن دو شاعر و نیز زبان سهل‌و‌ممتنع آن‌ها را از مهم‌ترین شباهت‌های دو شاعر در باب عشق دانسته‌اند. با وجود کثرت پژوهش‌های تطبیقی فارسی و عربی درخصوص شعر دو شاعر، اما پژوهش مستقلی که به این جنبه‌ی مهم شعری آن دو اشاره کرده باشند، یافت نشد و این خلأ پژوهشی و اهمیت بسزایی که غزل در نزد دو شاعر دارد و البته همانندی‌های مضمونی و تصویرپردازی‌ها، نویسندگان را به‌سوی این پژوهش تطبیقی سوق داد.

۲. ادبیات نظری پژوهش

ادبیات تطبیقی به‌عنوان یکی از شاخه‌های مهم نقد ادبی، ادبیات ملی را در عرصه‌ی جهانی به معرض نمایش می‌گذارد و مترصد وجوه تلاقی ادبیات ملت‌های مختلف یا وجوه تلاقی ادبیات با علوم انسانی و هنرهای زیباست. این وجوه تلاقی گاه با رابطه‌ی تاریخی و مسئله‌ی تأثیر و تأثر نشان داده می‌شود که ویژگی بارز مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی است و گاه همانندی‌ها و تشابهات فکری ادبا را به نقد می‌کشد و زیبایی آثار ادبی را در کنار هم نشان می‌دهد که ویژگی بارز مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی است و از آن به عنوان گرایش نقدی ادبیات تطبیقی نیز یاد می‌شود.

یکی از چالش‌های ادبیات تطبیقی، تبیین شباهت‌هاست. این شباهت‌ها در مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی که نگرشی تاریخی و علمی دارد، ناشی از رابطه‌ی تاریخی بین دو ادبیات است (رک. عبود، ۱۹۹۹: ۲۷۰)؛ اما مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی قائل است که «ادبیات پدیده‌ای جهانی و کلیتی است که اجزاء آن، یعنی ادبیات‌های (ملی، از وحدتی اندام‌وار و انسجامی یگانه برخوردارند.» (انوشیروانی، ۱۳۸۹: ۱۳). این مکتب برخلاف مکتب فرانسوی قائل به ادبیات فرادست و فرودست نیست و به آن رابطه‌ی تاریخی که برای نشان دادن اصالت یک ادبیات و برتری آن بر دیگر ادبیات‌ها بود، وقعی

نمی‌نهد. توارد یکی از همان شباهت‌هاست که در مطالعات تطبیقی بدان توجه شده است. «توارد که آن را توارد خاطرن (به صیغه‌ی تثنیه‌ی عربی) نیز می‌گویند، در اصل به معنی رسیدن دو نفر است با یکدیگر در یک جای و از یک سرچشمه آب گرفتن و در اصطلاح آن است که دو شاعر بدون اطلاع و آگاهی از حال و سخن یکدیگر شعری را عیناً مثل هم ساخته باشند» (همایی، ۱۳۶۱: ۲۱۸)؛ بنابراین در مواردی که موضوعات شعری از سرچشمه‌ی واحدی همچون عشق‌ورزی سرچشمه می‌گیرند، توارد‌ها و تشابهات بالطبع بیشتر می‌شود.

توارد اغلب در موضوعاتی پیش می‌آید که ناشی از تجربه‌های مشترک بشری باشد. انوشیروانی ضمن تشریح توارد در تشابهات ادبی می‌گوید که این شباهت‌ها ممکن است ناشی از ماهیت یکسان موضوعاتی همچون مرگ و زندگی، عدالت، عشق و دوستی و... نزد ملل متفاوت باشد که گاه با مطالعه‌ی دقیق‌تر می‌توان علل این تشابهات را در ادبیات شفاهی، اسطوره‌ها، کهن‌الگوها و یا ضمیر ناخودآگاه آن ملل جستجو کرد (رک. انوشیروانی، ۱۳۸۹: ۲۲). زرین کوب نیز آنجا که در باب شباهت‌های برخی حکایت‌های سعدی و دیگر داستان‌ها سخن می‌گوید معتقد است که شباهت بعضی از این مضامین و معانی، بی‌شک از آنجاست که همه از سرچشمه‌ی حکمت‌ها و تجربه‌های عوام پدید آمده‌اند؛ تجربه‌های همانند در بین اقوام مختلف به عبرت‌ها و نتایج مشابه منتهی شده است و از این عبرت‌ها، مثال واحد و داستان‌های واحد نشئت یافته است؛ اما به هر حال با وجود تفاوت در تصاویر ارائه‌شده، ماده و مضمون آن‌ها یکی است که عبارت است از تجربه‌ی عادی زندگی که منشأ حکمت عوام و سرچشمه‌ی امثال عامیانه است (رک. زرین کوب، ۱۳۸۸: ۴۹۷). این تجربه‌ی عادی زندگی در سخن زرین کوب را می‌توان به کهن‌الگو تعبیر کرد.

کهن‌الگوها، الگوهای تکرارشونده‌ای هستند که در ناخودآگاه ذهن بشر لانه کرده‌اند و در موقعیت‌های مشابه ظهور می‌یابند. یونگ معتقد است که هنر و ادبیات تجلی‌گاه ناخودآگاه انسان و نمود بینش اساطیری کهن و مشترک همه‌ی اقوام است (رک. یونگ، ۱۳۷۲: ۸۹). کهن‌الگوی عشق و دوست داشتن از تجربه‌های زیسته‌ی بشر در دوره‌های مختلف است که از داستان خلقت آغاز و در اساطیر یونان و هند و پارس و دیگر امت‌ها به اشکال مختلف ظهور داشته است (رک. شکاک و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۰۸-۱۱۰)؛ بنابراین بدیهی است در بروز این کهن‌الگو و نحوه‌ی بیان آن، شباهت‌های فراوانی در تصویرهای ادبی وجود داشته باشد. کثرت و تنوع این شباهت‌ها امکان نیل به ادبیات جهانی را که شامل گزیده‌ی میراث مشترک ادبیات انسانی است، برای ادبیات عمومی قابل تحقق نشان می‌دهد (زرین کوب، ۱۳۷۴: ۳۱۲). به هر حال مجرد شباهت بین دو اثر به‌ویژه در موضوعات عام، همیشه نمی‌تواند ناشی از تأثیر و تأثر و تقلید و اقتباس باشد؛ بلکه می‌توان توارد را نیز در این بین دخیل کرد.

۳. بحث و بررسی

سخن از عشق، قند مکرری است که به هر زبانی خودنمایی می‌کند. این مفهوم از پربسامدترین واژه‌های ادبی است که بخش عظیمی از ادبیات هر ملت را به خود اختصاص داده است (رک. دهقانیان و ملاحی، ۱۳۹۲: ۹۳). گرچه ممکن است شباهت‌های مضمونی از این چند صفحه فراتر باشد؛ اما با توجه به محدودیت، برخی از برجسته‌ترین شباهت‌های مضمونی ذکر شده است.

۳.۱. تشبیه معشوق به باغ

جای شگفتی نیست اگر ببینیم شاعری روی یارش را به باغ و بوستان تشبیه کرده باشد؛ زیرا عشق خود باغی بی‌خزان است و معشوق نیز با پا نهادن در باغ عشق، از آن متأثر می‌شود و رنگ‌وبوی آن را به خود می‌گیرد. ابونواس و سعدی نیز در کلام خویش بارها این مضمون را به کار برده‌اند:

وَجْهٌ جَنَّانٍ سَرَاهُ بُسْتَانٌ مُجْتَمِعٌ فِيهِ كُلُّ الْوَانِ
مَبْدُوكُهُ لِلْعُيُونِ زَهْرَتُهُ مَمْنُوعَةٌ مِنْ أَنْامِلِ الْجَانِ
وَكَسَتْ أَحْظَى بِهِ سَوَى نَظَرٍ يَشْرِكُنِي فِيهِ كُلُّ إِنْسَانٍ

(ابونواس، ۱۴۲۸: ۱۸۹)

«روی جنان چنان بستانی است که در او، هرگونه میوه توان یافت، گل‌هایش را می‌توان دید؛ ولی نتوان چید و هر کس را در این موهبت با من انبازی است.» (آیتی، ۱۳۹۴: ۱۲۸)

باغ تفرجست و بس، میوه نمی‌دهد به کس جز به نظر نمی‌رسد، سیب درخت قامتش

(سعدی، ۱۳۸۹: ۵۶۲)

تو درخت خوب منظر، همه میوه‌ای ولیکن چه‌کنم ز دست کوتاه که نمی‌رسد به سیب

(همان: ۴۳۳)

درخت میوه‌ی مقصود ازان بلندتر است که دست قدرت کوتاه ما برو یازد

(همان: ۵۰۲)

ابونواس در غزل خویش ابتدا در یک بیت روی یارش را به باغ و بستانی تشبیه می‌کند که فقط می‌توان به آن نظر کرد؛ ولی نمی‌توان میوه‌ی آن‌ها را چید و در بیت پایانی چنین می‌گوید که همه چونان شاعر، فقط می‌توانند به جلوه‌ی معشوق بنگرند.

سعدی نیز در مضمون مشابهی معشوق را به باغی تشبیه می‌کند که فقط تمتع بصری از آن ممکن است و میوه‌های آن قابل‌چیدن نیست؛ ولی سعدی همه‌ی این مضامین را در یک بیت شعری بازآفرینی می‌کند و این بلاغت ایجاز است که کلام سعدی را آراسته و به او این امکان را داده است که تمام مضامین غزل بالا را در یک بیت به تصویر بکشد و کلامش را بی‌بدیل کند.

۳.۲. اسیر شدن در دام غزال

یکی از تصاویر زیبا که درواقع می‌توان آن را روی بازار شعر ابونواس دانست، تصویری است که شاعر در کمند غزالی اسیر می‌شود که معمولاً خود اسیر کمند صیادان است؛ اما این بار این صیاد است که در کمند صید، اسیر شده:

وَيْلِي عَلَى شَادِنٍ سَبَانِي أَحْسَنُ مِنْ جُوْدَرِ الْفَلَاةِ

(ابونواس، ۱۴۲۸: ۲۱۵)

وای بر من! از آن غزال رمیده که او من را اسیر خود ساخت! (آیتی، ۱۳۹۴: ۱۰۹)

سعدی نیز از اینکه مردی در کمند صیادی اسیر شود، در عجب است و شگفتی وی در جابه‌جا شدن جای صید و صیاد است.

غزال اگر به کمند اوفتد عجب نبود عجب فتادن مردست در کمند غزال
(سعدی، ۱۳۸۹: ۵۷۴)

اینکه گاه از خلاف‌آمدِ عادت کام می‌طلبند و از زلف پریشان کسب جمعیت می‌کنند، اینکه گاه صیاد در دام غزال اسیر می‌شود و... بدون شک طرح چنین مضامینی جز در عالم بیکران شعر امکان‌پذیر نیست. با توجه به ابیات ذکر شده از هر دو شاعر، مشهود است که هر دو با استفاده از آرایه‌ی استعاره در شعر، غزال را استعاره از یار می‌دانند و با این کار عینیت عاطفی کلام خویش را بالا برده‌اند؛ ولی سعدی علاوه بر آن از آرایه‌های دیگری، همچون: ردالعجز علی الصدر و تکرار که یکی از انواع بنیادین در شعریت شعر است (رک. وحیدیان کامیار، ۱۳۸۳: ۱۸)، بار معنایی کلام را بالا برده است. گویی شاعر از اینکه به دام غزال افتاده، خرسند است و این خرسندی را با تکرار واژه‌ی غزال ابراز می‌دارد و در ابتدا و انتهای کلامش نام آن را بر زبان می‌راند.

۳.۳. لذت ناسزا شنیدن از دهان معشوق

ابونواس در مضمونی زیبا، به اعراض یار و دشنام دادن عاشق اشاره می‌کند و معشوق را خطاب قرار می‌دهد که همین که نام مرا می‌بری مرا کافی‌ست؛ هرچند که این نام بردن با دشنام و ناسزا همراه باشد:

أَتَانِي عَنْكَ سَمٌّ لِي فَسُبُّي أَلَيْسَ جَرَى بِفِيكَ إِسْمِي فَحَسْبِي
(ابونواس، ۱۴۲۸: ۱۹۳)

ای عزیز، گفتند که مرا دشنام داده‌ای. چنین باد! آیا نام من بر زبان نیاورده‌ای؟ همین مرا بس است (آیتی، ۱۳۹۴: ۴۶). سعدی نیز گویی شیفته‌ی این مضمون شده و آن را با کمترین تغییر در کلام خویش به کار گرفته است:

دشنام کرم کردی و گفتمی و شنیدم خرم تن سعدی که برآمد به زبانت
(سعدی، ۱۳۸۹: ۴۴۰)

اگرچه بسیاری از مضامین مطرح شده در عاشقانه‌های سعدی را می‌توان حمل بر توارد کرد و چنین بیان کرد که این مشابّهت‌ها از عناصر تکرارشونده در شعر تغزلی است که در ذهن هر شاعری ممکن است در لحظه‌ی سرودن ورود کند؛ ولی وجود برخی مشابّهت‌های مضمونی مانند ابیات ذکر شده در این قسمت، با توجه به اینکه گویی تمام واژه‌ها و مضامین و تصاویر شعر ابونواس در بیت ذکر شده، دقیق با همان انسجام در کلام سعدی نیز بازگردانی شده است، می‌تواند نشان‌دهنده‌ی آگاهی سعدی از شعر ابونواس و نگاه شاعر به آن به هنگام سرودن باشد.

۳.۴. مباح بودن خون عاشق و بی‌اعتنایی معشوق به آن

یکی از مضمون‌های مشابه کلام سعدی و ابونواس، ریخته شدن خون عاشق و پیوند آن با مسائل فقهی است. در کلام ابونواس معشوق برای یادگیری مسائل فقهی نزد فقیه می‌رود تا حلال و حرام را از او بیاموزد و ابونواس از اینکه معشوق

به این مسائل پای‌بند است، برآشفته می‌شود و فروتنانه از او می‌پرسد ای ماه تمام! تو که نزد فقیهان برای فراگیری حلال و حرام می‌روی، آیا درباره‌ی فتوای قتل من نیز پرسیده‌ای؟:

أَتَأْذَنُ لِي فِدَيْتُكَ بِالسَّلَامِ عَلَيْكَ وَفِي الْقَلِيلِ مِنَ الْكَلَامِ
أَتَغْدُو لِلْحَدِيثِ إِلَى فَقِيهِهِ وَتَنْظُرُ فِي الْحَلَالِ وَفِي الْحَرَامِ
فَهَلْ حَدَّثْتَ عَن قَتْلِي بِشَيْءٍ إِلَى الْفُقَهَاءِ يَا بَدْرَ التَّمَامِ

(ابونواس، ۱۴۲۸: ۲۵۰)

«جانم به فدایت! آیا مرا اذن آن دهی که سلامی کنم و اندک سخنی گویم؟ گویند نزد فقیهی می‌روی تا حلال و حرام بیاموزی، آیا ای ماه تمام، از فقیهان فتوای قتل این دلباخته‌ی خود را نخواسته‌ای؟» (آیتی، ۱۳۹۴: ۲۱)

چنان‌که کتب تاریخ ادبیات نیز ذکر کرده‌اند، ابونواس خود بهره‌ی کاملی از مسائل دینی داشت و در کودکی با حضور در حلقه‌های درس فقیهان، بر مسائل دینی و فقهی تسلط داشت. ابن معتز در کتاب *طبقات الشعراء* درباره‌ی وی چنین می‌گوید: «كان عالماً فقيهاً، عارفاً بالأحكام والفن، بصيراً بالاختلاف، صاحب حفظ ونظر ومعرفه‌ی بطرق الحديث، يعرف ناسخ القرآن ومنسوخه، ومحكمه ومتشابهه» (ابن‌المعتز، ۱۹۹۸م: ۲۳۴).

تصویر به‌کاررفته در کلام ابونواس به‌قدری زیباست که هر خواننده‌ای را مسحور هنرنمایی این شاعر عرب می‌کند. سعدی نیز بارها همین مضمون را در شعر خود آورده است؛ اما به‌حق باید معترف بود که کلام ابونواس با همه‌ی نوآوری و دلنشینی بیشتر جنبه‌ی روایی دارد؛ اما افصح‌المتکلمین سعدی شیرازی، این مضمون را رنگ تازه‌ای بخشیده و بر تارک کلامش نشانده است. سعدی با عتاب بیشتری نسبت به ابونواس معشوق را موردخطاب قرار می‌دهد و در مسائل مختلفی حلال و حرام بودن را به رخ معشوق می‌کشد:

لبت به خون عزیزان که می‌خوری لعل‌است تو خود بگوی که خون می‌خوری حلال‌است این؟

(سعدی، ۱۳۸۹: ۶۳۵)

در این بیت شاعر با بهره‌بردن از استفهامی انکاری، مخاطب را با خود هم‌فکر و هم‌سو می‌کند و به کلام خویش عمق و عاطفه می‌بخشد. سعدی در جایی دیگر، بی‌انصافی معشوق را در ریختن خون عاشق به تصویر می‌کشد که چگونه نگاه کردن به جمال معشوق را حرام می‌دانند؛ اما هلاک عاشق را مباح می‌شمارند:

جماعتی که نظر را حرام می‌گویند نظر حرام بکردند و خون خلق حلال

(سعدی، ۱۳۸۹: ۵۷۴)

سعدی چندان شیفته‌ی این مضمون شده که نه تنها قند پارسی خود را بدان می‌آراید؛ بلکه عروس اشعار عربی خویش را به این مروارید مزین می‌کند، آنجا که چنین می‌گوید:

يَقُولُونَ لَئِنْ الْغَانِيَاتِ مُحَرَّمٌ أَسَفَكَ دُمَاءَ الْعَاشِقِينَ مُبَاحٌ؟

(همان: ۸۴۶)

گویند بوسیدن زنان زیبا حرام باشد، آیا ریختن خون دلدادگان حلال است؟ (مؤید شیرازی، ۱۳۷۲: ۴۳)

۳. ۵. افتنان غزل و حماسه در شعر دو شاعر

افتنان در لغت به معنی «گونه‌گون» آوردن و «از شاخه‌ای به شاخه‌ای پریدن» است و در اصطلاح علم بدیع آن است که گوینده در یک بیت، دو موضوع متفاوت همچون مدح و هجو یا غزل و حماسه یا بزم و رزم را بیاورد (رک. خان‌محمدی، ۱۳۸۴: ۱۲۱). به کارگیری حماسه در غزل و تشبیه مژگان معشوق به تیر و ابرو به کمان، از مضمون‌های پرتکرار اشعار تغزلی است که از دوره‌ی جاهلی و در معلقه‌ی امرء القیس نیز نظیر آن آمده است:

وَمَا ذَرَقْتُ عَيْنَاكَ إِلَّا لَتَضْرِبِي بَسْهَمَيْكَ فِي أَعْشَارِ قُلُوبٍ مُّقْتَلِ

(افرام البستانی، بی‌تا: ۳۲)

ابونواس نیز خماری چشم معشوق را از هر خنجری کشنده‌تر و برنده‌تر می‌بیند:

مَا خَنْجَرٌ تَسْلُبُ رُوحِي بِهِ أَقْتُلُ مِنْ تَفْتِيرِ عَيْنَيْكَ

(ابونواس، ۱۴۲۸: ۲۷۲)

(هیچ خنجری که جان مرا بستاند از خماری چشم تو کشنده‌تر نیست!)

سعدی نیز همانند دیگر شاعران بارها همین مضمون را در کلام خویش به کار برده و این چشم و ابرو از هرسپاهی قوی‌تر و مؤثرتر است:

بَا لَشَكْرَتِ چِه حَاجَتِ رَفْتَنِ بَه جَنَگِ دَشْمَنِ تُو خُود بَه چَشْمِ و اَبْرُو بِر هَم زَنی سِپَاهی

(سعدی، ۱۳۸۹: ۶۱۵)

سعدی در این افتنان، تنها چشم معشوق و نگاه غماز او را سلاح قرار نداده است؛ بلکه قدم فراتر نهاده و در جای جای وجود معشوقش در زیبایی فرقی نمی‌بیند و یار را از فرق تا قدم زیبا می‌بیند و چنین می‌گوید که ساعد سیمین معشوق نیز در جنگ، همان کاری می‌کند که شمشیرهای بران:

بِیَاضِ سَاعِدِ سِیمِینِ مِپُوشِ دَر صَفِ جَنَگِ کِه بِی تَکَلُفِ شَمَشِیرِ لَشْکَرِیِ بَزَنی

(همان: ۶۹۶)

۳. ۶. شکایت بردن از معشوق به معشوق

به‌طور معمول در دعوای بین عاشق و معشوق، عاشق سعی می‌کند که نزد قاضی برود تا شکایت جور و جفای معشوق را نزد او برد؛ اما کلام ابونواس در این ماجرا دیگرگونه است.

ابونواس با استفاده از ادات حصر، تأکید دارد که من شکایت عشق خویش را جز نزد تو پیش دیگری نخواهم برد:

أَنَا مَسْتَهْتَرٌ بِحُبِّكَ صَبٌّ لَسْتُ أَشْكُو هَوَاكَ إِلَّا إِلَيْكَ

(ابونواس، ۱۴۲۸: ۲۹۱)

این سرگشته‌ی وادی عشق، شکایت رنج عشق تو را جز تو به کسی دیگر نخواهد برد. (آیتی، ۱۳۹۴: ۳۱) سعدی نیز چنین مضمون مشابهی را در شعر خود پرورانده است:

مَا رَا ز دَرْدِ عَشْقِ تُو بَا کَسِ حَدِیْثِ نِیْسْتِ هَم پِیشِ یَارِ گُفْتِه شُود مَاجِرَایِ یَارِ

(سعدی، ۱۳۸۹: ۵۵۲)

ما را شکایتی ز تو گر هست هم ز تست کز تو به دیگران نتوان برد داوری
(همان: ۶۷۱)

درمانده‌ام که از تو شکایت کجا برم هم با تو گر زدست تو دارم شکایتی
(همان: ۶۶۱)

در مضمونی طُرفه، هر دو شاعر شکوهی خویش از معشوق را نزد معشوق می‌برد؛ شاید دل سنگ او را نرم کنند و بتواند راهی به آن بیابند؛ اما سعدی اصول عاشقی را خوب می‌داند و در این دو بیت اخیر با تردید به این قضیه نگاه می‌کند و مطمئن نیست که آیا از معشوق گلایه و شکایتی دارد یا خیر و اگر شکوه‌ای بود، بی‌شک بردن این شکوه به اغیار را جایز نمی‌داند و همین تفاوت‌هاست که رنگ کلامش را در عالم متمایز کرده است.

۳. ۷. فراموشی عتاب به وقت حضور معشوق

شاعر چون از معشوق دور است و غم هجران وی را تاب نمی‌آورد، در خفا وی را سرزنش می‌کند؛ اما چون معشوق حاضر می‌شود، آن عتاب را فراموش می‌کند. ابونواس این فراموشی را از هیبت و شکوه معشوق می‌پندارد:

أَضْمِرُ فِي الْبُعْدِ عِتَاباً لَهُ فَإِنْ دَنَا أُنْسِيْتُ مِنْ هَيْبَتِهِ

(ابونواس، ۱۴۲۸: ۲۴۴)

«به گاه مهجوری با خود گویم که چون بینمش عقده‌ی دل بگشایم؛ ولیک چون به نزدیک آن شکوهمند رسم، هر چه را که اندیشیده‌ام از یاد برم» (آیتی، ۱۳۹۴: ۷۸)

اما سعدی شادان از حضور معشوق، آن عتاب پیشین را از یاد می‌برد و این لذت انس است که سرزنش‌ها را به فراموشی می‌سپارد:

گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی

(سعدی، ۱۳۸۹: ۶۵۱)

سعدی فراق معشوق را زمستان سرد و وصال وی را بهاری می‌بیند که گرمای وجود معشوق هر سردی را از بین می‌برد: با شکایت‌ها که دارم از زمستان فراق گر بهاری باز باشد لیس بعد الورد برد

(همان: ۴۹۲)

و یا در جایی دیگر اذعان می‌کند که حضور معشوق، همه‌ی شکوه‌ها را از ذهن عاشق می‌زداید:

چه حکایت از فراق که نداشتم ولیکن چو تو روی باز کردی در ماجرا بیستی

(همان: ۶۵۷)

۳. ۸. ترجیح جمال معشوق بر جمال حوریان بهشتی

جمال حوریان بهشتی منتهای حسن و غایتی است که در ادب عربی با تأسی از مفاهیم اسلامی وارد شده است. ابونواس معشوق خویش را زیباتر از حوریان بهشتی می‌داند و شوق دیدن روی وی برایش لذت‌بخش‌تر از دیدن بهشت و حوریان آن است:

لَمْ أَبْكِ فِي مَجْلِسٍ مَنْصُورٍ شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْحُورِ

(ابونواس، ۱۴۲۸: ۲۹۹)

در مجلس زاهد به اشتیاق روضه‌ی بهشت و جمال حوریان بهشتی گریه نکردم؛ بل به‌خاطر بره غزالی گریستم که در مجلس نشسته بود (آیتی، ۱۳۹۴: ۵۲). سعدی چنین می‌آورد:

حدیث روضه نگویم، گل بهشت نبویم جمال حور نجویم، دوان به سوی تو باشم

(سعدی، ۱۳۸۹: ۶۰۰)

گر مخیر بکنندم به قیامت که چه خواهی دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را

(همان: ۴۲۲)

ابونواس در غزل خویش نه اشتیاق روضه‌ی بهشت را دارد و نه جمال حور، گویی جهان و هر چه هست در مقابل ارزش یار سهل و مختصرست و یار بر همه چیز برتر است. سعدی نیز همین تصویر را در غزل خویش بارها به کار می‌گیرد و بر این باورست که اگر اختیار داشته باشد در روز قیامت، دیدن روی معشوق را بر بهشت و نعمت‌های آن ترجیح می‌دهد، اما باز هم مشاهده می‌شود که حتی در صورت اثرپذیری سعدی از ابونواس، ایجاز و اختصار رمز برتری کلام سعدی است.

۳.۹. غمازی و سخن‌چینی و پرده‌داری اشک عاشق

ابونواس هر دو مضمون را در این دو بیت بیان می‌کند که حتی اگر اشک‌هایم نیز، عشق مکنون مرا برملا نکنند، جسم لاغر و رنجور من چنین خواهد کرد:

لِسَانِي وَقَلْبِي يَكْتُمَانِ هَوَاكُمُ وَلَكِنْ دَمْعِي بِالْهَوَى يَتَكَلَّمُ
وَلَوْ لَمْ يَبْجِ دَمْعِي بِمَكْنُونِ حُبِّكُمْ تَكَلَّمَ جِسْمِي بِالنُّحُولِ يَتَرَجِّمُ

(ابونواس، ۱۴۲۸: ۲۹۲)

«زبان و قلبم عشق تو را پوشیده داشتند و اکنون این اشک من است که سخن از عشق تو می‌گوید، اگر چشمه‌ی اشکم بخشکد و ازان عشق نهان سخنی نگوید، ناتوانی جسمم سخنگوی عشق من خواهد بود» (آیتی، ۱۳۹۴: ۲۲).

سعدی در مضمون مشابه که نمی‌توان آن را اثرپذیری نام نهاد، اذعان دارد که حدیث عشق نیازی به زبان آوردن ندارد و اشک‌های خون‌بار خود حکایت‌گر این عشقند:

حدیث عشق چه حاجت که بر زبان آری به آب دیده‌ی خونین نوشته صورت حال

(سعدی، ۱۳۸۹: ۵۷۴)

ماجرای دل نمی‌گفتم به خلق آب چشمم ترجمانی می‌کند
صبر هم سودی ندارد کآب چشم قصه‌ی عشق آشکارا می‌کند

(همان، ۵۲۶)

سعدی در بیت دیگر همانند ابونواس هر دو عامل را یک‌جا جمع می‌کند که اشک و رنگ رخسار، ماجرای عشق را بازگو می‌کنند:

ور نگفتندی چه حاجت؟ کاب چشم و رنگ روی ماجرای عشق از اول تا به پایان گفته‌اند
(همان: ۲۱۸)

سخن عشق تو بی آنکه برآید به زبانم رنگ رخساره خبر می‌دهد از سر نهانم
گاه گویم که بنالم ز پریشانی حالم باز گویم که عیانست چه حاجت به بیانم
(همان: ۶۰۶)

بیا و گونه‌ی زردم ببین و نقش بخوان که گر حدیث کنم قصه‌ای دراز آید
(همان: ۵۴۵)

میسرت نکند سرّ عشق پوشیدن که عاقبت بکند رنگ روی غمازی
(همان: ۶۸۴)

البته سعدی در غزل عربی خویش نیز از همین مضمون بهره برده است:

و لو انکرتُ بی مالِیس یخفی تغیر ظاهری ادنی شهودی
(همان: ۷۶۴)

اگر آنچه را که بر جان دارم انکار کنم، عشق پنهان نمی‌ماند؛ زیرا پریدن‌های رنگم، بهترین گواه عاشقی است (مؤید شیرازی، ۱۳۷۲: ۵۵).

با توجه به ابیات ذکر شده از هر دو شاعر، بدون شک یکی از مضمون‌های پر تکرار اشعار تغزلی، کتمان زبانی عشق و پرده‌داری اشک و ظاهر عاشق است که سرّ درون را فاش می‌سازد. این پرده‌داری گاه با روی زرد عاشق و گاه با اشک‌های ریزان او در اشعار غزل‌سرایان بازتاب داشته است؛ بنابراین این تکرار را اگر رهیافت توارد بدانیم نیکوتر است.

۳. ۱۰. بی‌نیازی معشوق از زیورآرایی

یکی از زیباترین مضامین عاشقانه درخصوص زیبایی یار، تصویر ارائه‌شده در کلام سعدی و ابونواس است که بدون شک در بین شاعران دیگر کمتر مانندی برای آن وجود دارد:

سَجَدَ الْجَمَالُ لِحُسْنِ وَجْهِهِ وَاسْتَرَحَّ إِلَى جَمَالِكِ

(ابونواس، ۱۴۲۸: ۲۶۶)

«زیبایی و جمال در برابر زیبایی تو به سجده افتاد و به تماشای تو آرام یافت» (آیتی، ۱۳۹۴: ۲۰)

بی‌شک تأکید بر زیبایی مطلق معشوق از مفاهیم پربسامد در اشعار تغزلی سعدی نیز هست.

به زیورها بیارایند وقتی خوبرویان را تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارایی
به زیبایی اگر نازی غرامت باد بر حسنت به زیبایی نه‌ای زیبا، به تو زیباست، زیبایی

(سعدی، ۱۳۸۹: ۶۴۷)

ابونواس با استفاده از آرایه‌ی تشخیص، آنجا که مفهوم زیبایی در مقابل زیبایی یار به سجده می‌افتد و از تماشای آن آرام می‌گیرد، کلامش را به اوج می‌رساند. تشخیص از زیباترین گونه‌های صور خیال در شعر است و آن تصرفی است که ذهن در اشیا، عناصر و مفاهیم بی‌جان طبیعت می‌کند و از رهگذر نیرو و تخیل خویش، به آن‌ها حرکت و جنبش می‌بخشد (رک. شفیع کدکنی، ۱۳۷۲: ۱۵۱).

معشوق در نگاه شاعر چنان زیباست که نه تنها از زیورآلات مستغنی است؛ بلکه زیبایی نیز در مقابل او سر تعظیم فرود می‌آورد؛ اما غزلیات سعدی بازتاب نگاهش به زیبایی است و نگاه به زیبایی، عادت و آیین اوست که از آن عدول نمی‌کند (رک. ابراهیم، ۱۳۹۶: ۹۱-۹۲). معشوق سعدی چنان خوب‌رو و زیبا است که زیورها مایه‌ی زیبایی او نمی‌شوند؛ بلکه برعکس، این معشوق است که جلوه‌ی زیبایی به زیورها می‌بخشد و واژه‌ی زیبایی، زیبایی‌اش را وامدار یار است.

۳. ۱۱. نورانی بودن معشوق

ابونواس چهره‌ی یار را به ماه و خورشید تشبیه می‌کند؛ به طوری که اگر آفتاب و ماه افول کنند عاشقان از چراغ رخسار او نور می‌گیرند:

إِنْ غَابَتِ الشَّمْسُ اسْتُضِیَءَ بِوَجْهِهِ وَيَرَى مَكَانَ الْبَدْرِ حِينَ يَبِينُ

(ابونواس، ۱۴۲۸: ۲۴۸)

«چون آفتاب فرو رود از چراغ رخسار او نور می‌گیریم و چون ماه افول کند، چهره‌اش ماهتاب است» (آیتی، ۱۳۹۴: ۷۴).

تشبیه روی تو نکنم من به آفتاب کاین مدح آفتاب، نه تعظیم روی

(سعدی، ۱۳۸۹: ۴۴۵)

خورشید که شاه آسمانست در عرصه‌ی حسن او پیاده

(همان، ۶۴۳)

ماهت نتوان خواند به این صورت و گفتار مه رال لب و دندان شکر بار نباشد

(همان: ۵۰۹)

سعدی آن‌قدر مقام یارش را والا می‌داند که ازینکه یار را به خورشید و ماه و به هر زیبای دیگری تشبیه کند، پشیمان است؛ زیرا در هیچ‌کدام مجموعه‌ی زیبایی موجود در یار یک‌جا جمع نشده است؛ بنابراین سعدی در تشبیه‌ی تفضیل، یار را بر ماه و خورشید برتر می‌داند. مسلّم آنکه تشبیه چهره‌ی یار به ماه و خورشید و... از بن‌مایه‌های غزل است و در شعر بیشتر شاعران یافت می‌شود و بعید است که سعدی در این باب متأثر از ابونواس باشد و اصل مشابهت بر پایه‌ی توارد استوارتر است.

۳. ۱۲. شگفتی از سلامت عاشق

یکی از موضوعات مشترک و تصویرهای شعری مشترک دو شاعر، تعجب از سلامتی و تندرستی آن‌هاست. ابونواس خطاب به معشوق که از بیماری و رنجوری او در شگفت است، می‌گوید:

تَعَجَّبَ مِنْ مَنْ سَقَمِي صَحَّتِي هِيَ الْعَجَبُ

(ابونواس، ۱۴۲۸: ۱۸۴)

از رنجوری من در شگفتی، حال آنکه اگر تندرست بودم جای تعجب داشت.

سعدی با مبالغه‌ی بیشتر زنده بودن خود را در این عشق، مایه‌ی شگفتی می‌داند و از یاران خود می‌خواهد که اگر از هجر معشوق هلاک شود، تعجب نکنند:

گر کشته شوم عجب مدارید من خود ز حیات در شگفتم

(سعدی، ۱۳۸۹: ۷۲۰)

که محفوظ، نویسنده‌ی مصری، مضمون مشترک ارائه‌شده در این ابیات را از باب اثرپذیری سعدی از ابونواس تلقی کرده است (رک. محفوظ، ۱۳۷۷: ۲۱۹).

۴. نتیجه‌گیری

ادبیات تطبیقی با بررسی نقطه‌های تلاقی ادبیات ملی با چهره‌های شاخص ادبیات جهانی موجب می‌شود، خواننده به درک عمیق‌تر و فهم بهتر ادبیات ملی برسد و بی‌شک مقایسه‌ی شعر سعدی با یکی از بزرگ‌ترین شاعران ادبیات غنایی عرب در همین راستا و با همین هدف سبب نکته‌های نغز کلام أفصح‌المتکلمین برای خواننده‌ی فارسی‌زبان حلاوت بیشتری داشته باشد.

مضمون عشق از مضامین عام و متناسب با فطرت انسانی است که می‌تواند افکار و احساسات انسان‌ها را در بیان آن به نقطه‌ی مشترکی برساند. اسیر عشق بودن، زیبایی بی‌حدومرز معشوق، درد فراق و... ازجمله مضمون‌های مشترکی در شعر سعدی و ابونواس هستند که نویسندگان قائلند. با توجه به زبان مشترک عشق و خاصیت کهن‌الگویی آن، وجود این تشابهات، تواردهای ذهنی دو شاعر است که گاه در نقطه‌ای به هم رسیده‌اند.

در مواردی اندک و انگشت‌شمار، تصویرپردازی‌های تقریباً یکسانی در شعر سعدی و ابونواس همچون مباح بودن خون عاشق و حرام بودن نگاه به معشوق یافت شد که با اشراف سعدی به دقایق کلام عرب و مطالعه‌ی دواوین شاعران، طبیعی است که مضمون‌هایی در ذهن سعدی نقش بسته باشد و خودآگاه یا ناخودآگاه در کلام وی جاری و ساری شود. آنچه در همانندی‌ها و مضمون‌پردازی‌های مشترک سعدی و ابونواس دیده می‌شود، به‌گونه‌ای نیست که تقلیدی صرف از آن‌ها باشد؛ بلکه ذوق سرشار سعدی و قریحه‌ی وقاد او موجب شده است که وی در عین جرعه‌نوشی از چشمه‌ی زلال طبع ادیبان عرب با استفاده از نبوغ خویش، به‌خصوص سهل و ممتنع‌گویی و ایجاز، کلام خویش را به مرز اعجاز برساند و به اشعارش تازگی و طراوتی بی‌بدیل بخشد.

منابع

- آیتی، عبدالمحمد. (۱۳۹۴). *عاشقانه‌های ابونواس /هوازی*. تهران: نگاه.
- ابراهیم، امل. (۱۳۹۶). *بررسی نقدی - تطبیقی تأثیر زبان و ادبیات عربی در ادبیات سعدی*. ترجمه‌ی لیلا رئیسی و مریم اکبری موسی آبادی، شیراز: ایلاف.

- ابن‌المعز، عبدالله. (۱۹۹۸م). *طبقات الشعراء المحدثین*. بیروت: شركة دار الأرقم بن أبی الأرقم.
- ابن‌منظور، محمدبن مکرم. (۱۹۶۶م). *مختار الأغانی فی الأخبار والتهانی*. القاهرة: الدار المصرية للتألیف والترجمة.
- ابی‌نواس، حسن‌بن‌هانی. (۱۴۲۸ه). *دیوان ابی‌نواس*. حقیقه و شرحه احمد عبدالمجید الغزالی، بیروت: دارالکتب العربی.
- افرام‌البستانی، فواد. (بی‌تا). *المجانی الحديثه*. بیروت: المطبعة الکاثولیکیه.
- انوشیروانی، علیرضا. (۱۳۸۹). «ضرورت ادبیات تطبیقی در ایران». *ادبیات تطبیقی*، سال ۱، شماره‌ی ۱، صص ۶-۳۹.
<https://ensani.ir/fa/article/298589>
- بزرگ‌چمی، ویدا. (۱۳۸۷). «کلیت ادبیات تطبیقی». *نامه‌ی انجمن*، ۸/۲، شماره‌ی ۳۰، صص ۱۴۱-۱۵۷.
<https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/416040>
- تاج‌بخش، اسماعیل؛ ایزدی، اورنگ. (۱۳۹۵). «باده‌ستانی ابونواس و حافظ». *پژوهش‌نامه‌ی نقد ادبی و بلاغت*، دوره‌ی ۵، شماره‌ی ۲، صص ۲۱-۴۰.
https://jlcr.ut.ac.ir/article_61391.html
- حیدری، محمود. (۱۳۹۶). «المتألفة فی خریات أبی‌نواس؛ دراسة فی ضوء الأدب المقارن (صورة النار والنور نموذجاً)». *الجمعية العلمیه الایرانیة للغة العربیة و آدابها*، دوره‌ی ۱۳، شماره‌ی ۴۵، صص ۷۹-۹۸.
https://iaall.iranjournals.ir/article_47896.html
- خان‌محمدی، محمدحسین. (۱۳۸۴). *علم بدیع (آشنایی با آرایه‌های سخن)*. قم: سوره‌ی مهر.
- دهقانیان، جواد؛ ملاحی، عایشه. (۱۳۹۲). «بررسی تطبیقی مضامین عاشقانه در آثار فریدون مشیری و نزار قبانی». *ادبیات تطبیقی دانشگاه شهید باهنر کرمان*، سال ۴، شماره‌ی ۸، صص ۸۹-۱۱۸.
https://jcl.uk.ac.ir/article_674.html
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۴). *نقش بر آب*. تهران: سخن.
- _____ (۱۳۸۸). *نه شرقی، نه غربی، انسانی*. تهران: امیرکبیر.
- زینی‌وند، تورج. (۱۳۹۰). «بررسی تطبیقی باده‌سرایی مادی در شعر ابونواس و رودکی». *کاوش‌نامه‌ی ادبیات تطبیقی*، سال ۱، شماره‌ی ۴، صص ۱۵۷-۱۸۰.
https://jccl.razi.ac.ir/article_316.html
- زینی‌وند، تورج؛ محمدی، رضوان. (۱۳۹۵). «شعر تعلیمی ابونواس و سعدی در آینه‌ی ادبیات تطبیقی». *پژوهش‌های تطبیقی زبان و ادبیات ملل*، سال ۱، شماره‌ی ۴، صص ۶۵-۷۹.
<https://www.jcronl.ir/issue.php?id=16>
- سعدی، مصلح‌بن‌عبدالله. (۱۳۸۹). *کلیات سعدی*. بر اساس نسخه محمدعلی فروغی. تهران: ذهن آویز.
- سیاوشی، صابره و همکاران. (۱۳۹۲). «بررسی تطبیقی جلوه‌های زهد در شعر حافظ و ابونواس». *هفتمین همایش ملی پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی*، صص ۱۰۸۵-۱۰۹۶.
<https://sid.ir/paper/856367/fa>
- شفیعی‌کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۲). *صور خیال در شعر فارسی*. تهران: آگاه.
- شکاکی، حیدرعلی و همکاران. (۱۳۹۷). «کهن‌الگوی عشق در نمایشنامه‌ی سلطان مار بهرام بیضایی». *پژوهش‌نامه‌ی ادب غنایی*، سال ۱۶، شماره‌ی ۳۰، صص ۱۰۷-۱۲۶.
https://jllr.usb.ac.ir/article_4079.html
- ضیف، شوقی. (۱۹۷۵). *تاریخ الأدب العربی؛ العصر العباسی الأول*. القاهرة: دارالمعارف.
- عبود، عبده (۱۹۹۹). *الأدب المقارن؛ مشکلات وآفاق*، دمشق: اتحاد الکتاب العرب.
- العقاد، عباس محمود. (بی‌تا). *أبو‌نواس، الحسن بن هانی، دراسة فی التحلیل النفسانی والنقد التاریخی*. القاهرة: مكتبة الأنجلو المصرية.

عیوضی، رشید. (۱۳۵۰). «تأثرات همام تبریزی از سعدی شیرازی». *نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه*

تبریز، دوره‌ی ۲۳، شماره‌ی ۹۷-۱۰۰، صص ۱۹۷-۱۸۸. https://journals.tabrizu.ac.ir/article_2472.html

قاسمی حاجی‌آبادی، لیلا؛ پیکان‌پور، مریم. (۱۳۸۹). «غزل در اشعار سعدی و مثنوی». *مطالعات ادبیات تطبیقی*، سال

۴، شماره‌ی ۱۴، صص ۱۲۱-۱۴۵. <https://sanad.iau.ir/Journal/clq/Article/850696>

محفوظ، حسین‌علی. (۱۳۷۷). *مثنوی و سعدی*. تهران: روزنه.

مؤید شیرازی، جعفر. (۱۳۷۲). *شعرهای عربی سعدی*. تهران: پرواز.

میرحسینی، سیدمحمد؛ مقصودی، مسلم. (۱۳۹۰). «بررسی تطبیقی زهدیات ابونواس و سنایی». *ادبیات تطبیقی*، سال

۳، شماره‌ی ۵، صص ۲۷۹-۳۰۳. https://jcl.uk.ac.ir/article_238.html

میرقادری، سیدفضل‌الله. (۱۳۸۴). «بررسی تطبیقی ویژگی‌های عشق در شعر حافظ شیرازی و ابن‌فارض مصری».

مجله‌ی علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دوره‌ی ۲۲، شماره‌ی ۳، صص ۱۶۵-۱۸۵.

<https://www.magiran.com/paper/487921>

نجاریان، محمدرضا؛ کهدویی، محمدکاظم. (۱۳۹۰). «نگاه شاعرانه‌ی رودکی و ابونواس به خمریات». *ادبیات تطبیقی*،

دوره‌ی جدید، سال ۲، شماره‌ی ۴، صص ۲۵۹-۲۸۰. https://jcl.uk.ac.ir/article_223.html

وحیدیان کامیار، تقی. (۱۳۸۳). *بدیع از دیدگاه زیباشناسی*. تهران: سمت.

همایی، جلال‌الدین. (۱۳۶۱). *فنون بلاغت و صناعات ادبی*. تهران: توس.

یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۷۲). *جهان‌نگری*. ترجمه‌ی جلال ستاری، تهران: توس.

_____ (۱۳۸۱). *راز پیوند*. ترجمه‌ی پروین فرامرزی و فریدون فرامرزی، مشهد: به نشر.